

روانشناسی دینی و روان‌درمانی*

ادمون روشدیو
ترجمه جلال ستاری



از روانشناسی دینی چه مراد می‌کنند؟ هدفش چیست و بررسی‌هایش در چه زمینه‌ای است؟

تکامل روانشناسی

برای پاسخگویی به این پرسش‌ها، تذکار گذشته‌نه‌چندان دور، روانشناسی جدید، بیفایده نیست. قطعاً در همه ادوار، حکمای اخلاق و مریبان و فلاسفه، به حیات عقلانی و عاطفی انسان توجه داشته‌اند؛ و در آثار ارسطو و اوگوستین قدیس به‌نوشته‌هایی بازمی‌خوریم که حاکی از ذکاوت و فراست شگرف آنان در شناخت روان آدمی است. معهدا، روانشناسی از نیمه دوم قرن بیستم، روش تجربه را از علوم فیزیک و فیزیولوژی به‌عاریت ستانده خواست دقیقاً شناخت و معرفتی علمی، به‌عینی‌ترین معنای واژه باشد، حال آنکه پیش از آن، جزء لاینفک فلسفه و اخلاق محسوب می‌شد.

از آن زمان باز، آزمایشگاه‌های روانشناسی تجربی، نخست در ممالک مختلف آمریکا که ویلیام جیمز (W. James) اولین کار تجربی در قلمرو روانشناسی را به‌سال ۱۸۷۵ در دانشگاه هاروارد انجام داد، سپس در لایپزیک به‌سرپرستی وونت (Wundt) در ۱۸۷۸ و سرانجام در ژنو از میان همه کشورهای فرانسه‌زبان، به‌ابتکار تئودور فلورنوا (Th. Flournoy) در دانشکده علوم

* Edmond-Robert Rochedieu استاد اسبق دانشگاه ژنو (سوئیس). ایر. اله در مجله زیر به‌چاپ رسیده است:
Bastions de Genève, No. 3, 1959.

بنیان یافتند. و از آن پس، روانشناسان برای پیشرفت کار خود هوشمندانه وسایلی جستند تا تحقیقات خویش را با تحقیقات دیگر علوم همساز کنند و بدین گونه به نتایج هر چه دقیق تری دست یابند که قابل بیان به زبان ارقام و ریاضی باشد. در نتیجه روانشناسی های عدیده ای به ظهور رسیدند:

روانشناسی فیزیولوژیکی، بررسی روانشناختی بازتاب ها، دانش شناخت سلوکهای فردی و اجتماعی. مشاهدات دقیق گردآوری شد و پژوهشهای تجربی، کشف حوزه هایی از فعالیت های ذهنی را که تا آن زمان ناشناخته بود، امکان پذیر ساخت. پژوهشگران فرضیاتی آوردند، حقیقت آنها را واری کردند و سپس قوانین روانشناسی عمومی و روانشناسی اختصاصی را بر حسب الگوی قوانین فیزیک بنیان نهادند. و سرانجام این روانشناسی که در آغاز روشهای خود را از دیگر علوم، از فیزیک و فیزیولوژی و آناتومی به عاریت گرفته بود، توانست با بالهای خویش پرواز کند و روش خاصش را بیافریند.

روانشناسی های اختصاصی

اما آنگاه هدفهای مورد نظر، تغییر یافتند و این تحول در تاریخ همه علوم، وقتی که روی در توسعه دازند، مشاهده می شود: یعنی با گسترش یافتن دامنه معلومات و شناخت و پهناور شدن میدان تخصص و تجسس که در واقع نامحدود گردید، و بررسی مسائل همانند از چندین دیدگاه، روانشناسی، اجباراً به رشته های اختصاصی تقسیم شد و تخصیص هایی پدید آمد که از دولت آنها، شناخت انسان بیشتر پیشرفت کرد. بی آنکه قوانین عمومی قابل انطباق بر همه آحاد بشر نامیده گرفته شود، روانشناسی های افتراقی به ظهور رسیدند: با بررسی ذهنیات کودک، انگیزه های عمل و عکس العمل کودکان که با کنش و واکنش بزرگسالان تفاوت دارند، کشف شد. آدمی در جامعه، مورد مطالعه قرار گرفت و کاشف به عمل آمد که اندراج فرد در گروهی مشخص، موجب دگرگونی احساسات وی می شود؛ حتی از بررسی بیماران، خاصه بیمارانی که دچار اختلالات کنشی اند، بی آنکه اندامها آسیب دیده باشند، نکته ها آموختند. بدین گونه در برابر پژوهش و تحقیق، چشم اندازهایی که کسی گمان نمی برد، گشوده شد و شناخت های نوین، آگاهیهای روانشناسی تجربی مربوط به فرد بزرگسال و برخوردار از تندرستی کامل را تکمیل کرد و گاه دگرگون ساخت.

روانشناسی دینی

روانشناسی دینی که از هم و غم درک جنبه های گوناگون آدمی زاده شد، در زمره همین دلمشغولی هاست. تئودور فلورنوا که در اروپا نخستین بار رشته روانشناسی دینی را از سال ۱۹۰۲ در دانشکده علوم دانشگاه ژنو تدریس کرد، در سال ۱۹۰۳ نوشت: «تحقیقات در روانشناسی دینی، به حدود بیست بررسی متأخر که در آمریکا صورت گرفته و به دست ما رسیده

است، محدود می‌شود». بیست سال بعد کتابشناسی‌ای که به‌اهتمام استاد دانشگاه ژنو ژرژ برگر (Georges Berguer) فراهم آمد، آشکار ساخت که شمار نوشته‌های مربوط به این شاخه از دانش، به‌صدها و هزارها می‌رسد و بعضی مجلات ویژه، مشاهدات و تفکرات علاقمندان به این مسائل را چاپ می‌کنند.

در واقع روانشناسان بسیار که بعضی از لحاظ ایمان، متمهدانی استوار بودند و بعضی دیگر با دین و مذهب پیوندهای مشخصی نداشتند، اما این مسائل کنجکاویشان را برمی‌انگیخت، چنین می‌پنداشتند که در بررسی انسان، روانشناسی نمی‌تواند مطالعه پدیده‌های دینی را که همیشه در تاریخ تمدن و نقشش در سلوک آدمی انکارناپذیر است، منظور ندارد. قطعاً آنان ناچار شدند که در آغاز بر بسیاری از بدگمانیها فائق آیند از قبیل: سوءظن محافل کلیسایی و زهاد که بررسی دقیقاً عینی قلمرویی را که خصلت مقدسش از دیدگاه ایشان منافی با هر گونه تجسس علمی بود، کفر و اهانت به مقدسات می‌دانستند؛ بدگمانی اهل علم که به نام «علم» و در واقع به نام فلسفه‌ای الحادی که در نظرشان، ساده‌دلانه با اقدامی علمی خلط می‌شد، ملحوظداشتن داده‌هایی ذهنی چون پدیده‌های دینی را درخور دانشمند نمی‌پنداشتند و رد می‌کردند.

اما به‌زودی این رشته نو که چون دیگر رشته‌های نو، پس از چندی جستجو و کاوش با تردید و دودلی، مبانی روش‌شناسی خود را بنیاد نهاد، موجب برانگیختگی شوق و توجه دانشمندان شد: روانشناسی دینی بدون نفی امکان سلوکی متعالی و ناظر به عالم علوی، حدود خود را شناخت و تحقیقاتش به بررسی تغییرات روانشناختی قابل مشاهده طی وقایع عمده و اساسی حیات دینی منحصر شد: یعنی تمرکز روحانی، دعا و نماز، عرفان و جوانب مختلفش، روی آوری به دین که دو شکل آن از هم تمیز داده شد: یکی ناگهانی و مقلب احوال و آن دیگر کند و تدریجی. سپس نقش اراده و تخیل در کسب ایمان مورد توجه قرار گرفت تا دانسته شود که آیا ایمان فقط ناشی از محیطی است که ما را ساخته و پرداخته، و حاصل عکس‌العمل‌های خودآگاه و ارادی ماست و چیزی جز وهم و جوش و غلیان ذهن و روح نیست، و یا بر عکس از سرچشمه عمیق‌تری که تحقیقات بشر بدان دسترسی ندارد، می‌جوشد؟ و معتقدات دینی به‌راستی نمودار چه چیز می‌توانند بود؟ تنها جامعه عقلانی مورد نیازی هستند که بر اندام خواست‌ها و تمنیات احساسی خود می‌پوشانیم، یا بر عکس مورث نوع خاصی از شناخت، معرفت مافوق احساس‌اند که خردمان هرگز کشفش نکرده و برای حیات هر روزینه، کمکی گرانبها به‌شمار می‌روند؟ و کلیساها و فرقه‌ها و مذاهب غیر مسیحی دیگر چه صیغه‌ایست؟ آیا می‌توان آنها را همانند دیگر گروه‌های اجتماعی، و جوامع عدیده‌ای که در تمدن‌های مان وجود دارند، دانست؟ و تابع همان قوانین جامعه‌شناختی و روانشناختی انجمن‌ها و مجامع دنیایی‌اند؟ یا بر عکس باید به این اصل موضوعه قابل بود که قدرتی در این گروه‌ها جاری و ساری است که جای دیگر وجود دارد و بدانان انسجامی می‌بخشد که قابل قیاس با هیچ انسجام دیگری نیست، زیرا شکنجه و عذاب به‌جای آنکه آنان را از پای در آورد، چنین می‌نماید که در ایشان روح قدرت و صلابت ممد؟



دکتر جلال ستاری

روانشناسی دینی بیش از پیش با ردیف کردن مسائل خواست بدانند که آیا باید در درون هر دین و مذهب، میان معتقدات برخاسته از عقل و هوش که به زبان آموزه بیان می شوند، و ایمان که در وهله نخست اعتماد و اطمینانی ناشی از عوالم هیجانی است، فرق بگذارد یا نه؟ بعضی روانشناسان که در این مورد پی سپر فلاسفه ضد عقل گرایی نخستین ربع قرن حاضر - مذهب اصالت صلاح عمل ویلیام جیمز، و مذهب اصالت اشراق و شهود برگسون - بودند، واژه دین را که به نظرشان، پیش از هر چیز مبین نهادها و آیین ها و جزئیات بود، با واژه احساس یا عاطفه دینی جایگزین ساختند، و با این جایگزینی کلمات، احساسی را بیان داشتند که به نظر آنان به سبب سیال بودنش، برای توضیح امکانات عدیده مشهود و نمودار در ادیان، مناسب تر است.

مسأله شخصیت

اما مکتوبات نوینی در قلمرو روانشناسی غیردینی، بر غنای روانشناسی دینی افزود. در واقع مداوای بیماران روانی از نیمه دوم قرن نوزدهم، بررسی دقیق تر رفتار و سلوک آدمی را به دنبال داشت. این توجه حاصل آمد که بروز بعضی اختلالات در هوش و عواطف و زبان و بینایی و حس لامسه که موجب متوقف ماندن بعضی کارویژه های روانی می شوند، میدانی شگفت انگیز و نامنتظر برای تجربه فراهم می آورد که تدارکش در آزمایشگاه امکان پذیر نیست. دانشمندان با پی گیری دقیق نتایج روانی این ساقط شدن جزئی فعالیت ذهنی و عاطفی،

اندک‌اندک به تصریح نقش صحیح کنش‌های مختلف روانی نزد انسان بهنجار قائل آمدند و روانشناسان با مقابله و تعاطی اطلاعاتی که از منابع مختلف می‌رسید و نیز از راه قیاس آنها با نتایج حاصله از کاربرد روش‌های دیگر، بیماری‌های مختلفی را که ممکن است عارض شخصیت شوند پی‌جویی کردند. و هم‌زمان به تألیف شرایط شخصیتی بهنجار توفیق یافتند.

آنگاه، در پی تحقیقات ویلیام جیمز، رشته‌ای از نظریات متنوع در باب شخصیت پدید آمد. معهذنا غالب آنها، حیات دینی را کنار می‌نهادند، و بعضی دیگر تردید به خود راه نمی‌دادند که پرهیزکاری و پارسایی و تقوا را جزء انحرافات شخصیت منظور بدانند و در آن فقط به‌دیده تثبیت بر مرحله‌ای در دوران کودکی یا مرحله‌ای ابتدایی بنگرند. اما روانشناسان دین‌چنین تشخیص دادند که کل مسأله شخصیت و نقشی که دین‌ورزی و حیات دینی در آن بر عهده دارد، سزاوار آنست که بی‌غرض‌ورزی و جانبداری و جهت‌گیری، و فقط با توجه به این واقعیت که اکثریت عظیم موجودات انسانی به‌دین و مذهب پایبندند، گرچه پدیده‌های دینی و مذهبی ممکن است اشکال بس‌گوناگون داشته باشد، مورد بررسی قرار گیرد.

خوشناسی و طبایع دینی

از سوی دیگر و همواره در چشم‌انداز روانشناسی عمومی و به‌دنبال تحقیقات دربارہ شخصیت، جهت‌گیری نوینی ناظر به تعیین خصائل اساسی شخص، پدیدار شد. این روانشناسان خواستند بدانند که آیا به‌مدد داده‌های خوشناسی، می‌توان مشابهت‌ها و مغایرت‌ها در سلوک را تبیین کرد؟ و آیا این خصائص خوی و خصلت که مادرآورد است و سپس بر اثر تربیت و نوع بهره‌گیری‌تان از آزادی استحکام یافته، تعیین‌کننده عکس‌العمل‌هایمان در برابر وقایع نیست؟ یکی اهل تحمل است دیگری اهل تفکر، یکی حیاتی پرشور و التهاب دارد و دیگری بی‌اعتنا می‌نماید؛ یکی با خشکی و خشونت عمل می‌کند و به‌آنچه قلباً می‌خواهد از راه اعمال قدرت و پیکار می‌رسد، و دیگری به‌وسائیل صلح‌آمیز و با دلبری و حیل‌گری یا دیپلماسی. آیا نمی‌توان بر اساس داده‌های خوشناسی به‌طبقه‌بندی این‌گرایشها پرداخت و انسانها را به‌انواع مختلف رده‌بندی کرد؟

روانشناسان دین با الهام از این تحقیقات، به‌نوبه خود طبایع مختلف دینی را که از تراجم احوال کسانی به‌دست می‌آید که پیرامون ما زیست می‌کنند، زیرا دین‌داری ممکن است صورت‌های گوناگون به‌خود گیرد، مورد بررسی قرار دادند: یکی عارف می‌شود، و دیگری معلم اخلاق یا متمایل به‌فعالیت‌های اجتماعی، یا شیفته جنبه هنری مراسم و تشریفات دینی؛ فلان مؤمن در خلوت خویش به‌مراقبه می‌پردازد، و مؤمنی دیگر جو‌یابی برقراری ارتباط با دیگری است؛ دیانت ممکن است به‌تأملات فلسفی ترجمانی شود یا بر عکس به‌اعمال کودکانه که قرین جادوگری است و متضاد با اشکال پیشرفته‌تر، دل‌خوش کند. آیا اینها طبایع دینی مختلفی به‌شمار می‌روند که قابل تحویل و تأویل به‌یکدیگر نیستند؟ یا باید در آنها به‌چشم‌مراحل

تحولی یگانه نگر است که در نهایت به یکی از طبایع ذکر شده می‌انجامد؟ یا آنکه فقط با چارچوبهای روانی سروکار داریم که هر حیات روانی منجمد حیات دینی را قالب‌گیری می‌کنند؟

پرورش دینی

از سوی دیگر می‌دانیم پیشرفتهای روانشناسی تکوینی که سیر رشد و توسعه هوش و تخیل و عواطف کودک را بررسی می‌کند چه جهش‌هایی در قلمرو تربیت و پرورشکاری، برانگیخته است. روانشناسی دینی از این منبع نیز آگاهی‌های گرانبهایی به دست آورد و آنها را در تربیت دینی به کار بست. و به‌میزانی که دین‌داری در عین حال به هوش و قلب و الهام در محیط اجتماعی مربوط می‌شود آن تربیت را دگرگون ساخت.

روان‌درمانی

سرانجام، سی‌سالگی است که روانشناسان دینی به حوزه‌ای نو، یعنی روان‌درمانی، توجه بسیار مبذول می‌دارند. در واقع تحقیقات زیگموند فروید و پیروانش و سپس پژوهشهای کارل گوستاو یونگ و مکتبش، امکان رخنه‌یابی عمیق در قلمروی را فراهم آورد که تا آن زمان ناگشوده مانده بود، منظور قلمرو ناخودآگاهی است. در واقع روانکاوی و روش‌های ملهم از آن، مفاهیم سنتی روانشناسی را که قبلاً به بررسی حیات خودآگاه محدود بود عمیقاً دگرگون ساختند؛ تنها چند پیشاهنگ در پهنه روان به نقش مهم عناصری که از آستانه خودآگاهی نمی‌گذرند، یا ناگهان در عرصه خودآگاهی ظاهر می‌شوند، بسان کسانی که عیش را منقض می‌کنند و آرامش را بهم می‌زنند، پی برده بودند و فروید از تحقیقات آنان سود جست. این روانشناسی ژرفانگر (نامی که بر آن نهادند)، جهانی ناشناخته را مکشوف ساخت که اراده ما بر آن حاکم نیست و کار پنهان اما ثمربخشش بیش از آنکه می‌پنداریم بر حیات خودآگاهی چیره و مستولی است و در عرصه آن حیات، تعارضات و تضادها و کارهای لغوی برمی‌انگیزد که مایه شگفتی است و نیز همدلی‌ها یا بیزاری‌هایی توجیه‌ناپذیر، که گاه جهش‌مان را سد می‌کنند. در این قلمرو ناخودآگاهی، زمان به حساب نمی‌آید و بعضی حوادث دوران کودکی، فعلیت دارند و به‌اندازه حوادث زیسته در گذشته‌ای قریب، حاضرند و نزدیک. همچنین احساسات و تأثرات گذشته و آرزوها و ترس‌ها و سرخوردگی‌های مان زنده‌اند و در احساسات و سراسر کردارمان تأثیر می‌گذارند و غالباً آنها را آشفته می‌سازند، بی‌آنکه بتوانیم علل واقعی تشویش و اضطرابی را که فشارش می‌آزاردمان، در حدس و گمان دریابیم.

روان‌درمانی دینی

روانکناوان با بنیان‌نهادن روشهایی ثمربخش، حقیقتاً فنی برای تجسس و تفحص در

ناخود آگاهی ابداع کردند که عناصر زیانبخش آن را به مرتبه خود آگاهی ارتقاء می‌بخشد و در حوزه نفوذ اراده درمی‌آورد. و در اینجا بود که مسئولیت جدیدی بر عهده روانشناسی دینی افتاد. در واقع مشتریان روانکاوان، اشخاصی هستند که کشاکشهای دینی ناگشودنی: تردیدها، احساس قصور و گنهکاری و ناشایستگی، طلب نو میدانۀ ایمنی که هرگز به دست نمی‌آید، احساس حضور چیزی اهریمنی، رؤیهای دهشتناک، توهمات سمعی یا جز آن، آشفته و پریشان‌شان کرده است، زیرا همه این اختلالات روانی در حالت عمومی، انعکاس می‌یابند. بسیاری از روانشناسان و روانپزشکان و روانکاوان بی‌ملاحظه سهم قابل ملاحظه و کلان عنصر دینی در پیدایش و گسترش این حالات بیمارگون، تردید به خود راه ندادند که دین را علت مستقیم و بی‌واسطه آن اختلالات بدانند، خاصه که شیوه مداوایشان به‌میزانی که پدیده‌های بیمارگون از مقوله دینی، دیگر اهمیت اولی و مقدم را از دست می‌داد و در سایه می‌افتاد، و یا کاملاً از میان می‌رفت، با توفیق قرین بود. از این ملاحظه تا این نتیجه‌گیری که دین چیزی جز پنداری خطرناک و زیانبخش، نوعی القاء به خود موجب ضعف نفس، به‌مثابه فشار اجتماعی غیر قابل تحمل برای فرد، نیست یک گام بیش فاصله نبود که پیموده شد. معهذادو واقعیت، آدمی را دچار شک و تردید می‌کند. از سویی، بیمارانی که حال بیمارگون‌شان متضمن اختلالات دینی‌ای بود که روانشناس با این اعتقاد که سراب فریب‌اند و شبهه‌ناک حذف‌شان کرده بود غالباً دچار حالت افسردگی، بدتر از حالتی که قبلاً داشتند و از آن رهیده بودند، می‌شدند. از سوی دیگر کسانی که ایمان مذهبی در نظرشان حقیقتاً به منزله کمک و در حکم علت زیست بود، سریع‌تر و بهتر از آنانی که بی‌اعتنایی دینی و مذهبی‌شان به‌صورت فقد کامل امیدواری جلوه‌گر می‌شد شفا می‌یافتند.

روانشناسان دینی به‌نوبه خود، با بهره‌برداری از منابع شگفت‌انگیز تحلیل روانی کشف کردند که روانشناسی ژرف‌انگر می‌تواند آنان را در تشخیص میان احساسات گنهکاری حقیقی و احساسات گنهکاری تخیلی و تمییز بین استعداد دینی راستین و استعداد دروغین که چیزی جز گریز و مفر نیست، فرق‌نهادن بین فروتنی و خاکساری‌ای که درگرو خدمت به‌همنوع و همسایه است و نیاز بیمارگونه تن به‌رنج‌دادن که انگیزه پنهانش بیشتر احساس رضایت خاطر و خشنودی شخصی است تا آرزوی خدمت، یاری دهد. روانشناسی دینی با ادامه کشفیاتش توجه یافت که در هر آدمی، دریایی عاطفی قدرتمند و نیرویی حقیقی ناشی از حیات هیجانی وجود دارد و نیز ایمان و تقوایی حقیقی که بشر بر خوردار از آن با تأمل در صفا و آرامش به‌محاسبه نفس خود توفیق می‌یابد، و از راه اقرار به گناهان پنهان‌داشته و بازگوشده، روان را از سنگینی باری که مانع از شکفتگیش می‌شود، می‌رهاند؛ و با دعا و نمازی بهره‌مند از گرمای درون، در چشم‌اندازی نوین، محدودیت و نیز عظمت هستی خویش را در این جهان مشاهده می‌کند؛ روانشناسی دینی دریافت که بازیابی این حیات درونی، سرآغاز پیشرفت استوار در راه استعلاج است. همچنین این روانشناسان مشاهده کردند که خواست نفی و انکار حیات دینی تلقی قیود دینی که انگیزه‌های نیرومند دارد به‌مثابه پندارها و چیزهای بیهوده و نیز دعوی نابودی ایمان مؤمن به‌نام فلسفه‌ای تحصلی که در دین فقط

به چشم بازمانده ذهنیاتی ابتدایی می نگرد خطرناک است.

خلاصه آنکه روانشناسی دینی با بررسی مسائلی که در روان‌درمانی مواردی لامحاله مطرح می‌شود که اختلالاتی اساسی از مقوله دینی‌اند، (و معلوم گشته که این موارد فراوان‌تر از آنند که تصور می‌شد) ضمن پاس داشتن کامل ایمان بیمار، به نتایجی می‌رسد که غالباً به علت سریع‌الوصول بودن و نیز دوام داشتن، شگفت‌انگیز بوده‌اند.



خواننده گرامی، مشترک عزیز

گزارنی مخارج سنگین لیتوگرافی و چاپ و صحافی، مجله را در معرض تعطیلی قرار داده است.

مخارج سنگین مجله فقط از محل تکفروشی و حق اشتراک مشترکان تأمین می‌شود.

کلیک انتظار دارد در صورتی که آن را می‌پسندید و ماندگاری آن را برای فرهنگ و زبان فارسی مفید می‌دانید ما را یاری دهید.

همانطور که بارها نوشته‌ایم، در صورت ازدیاد تعداد مشترکان، مجله دوام می‌یابد و به راه فرهنگی خود ادامه می‌دهد.

کلیک مرهون محبت کسانی است که تاکنون بی درخواست ما مشترکاتی معرفی کرده‌اند.